

روزهای اول جنگ هر کاری از دست مان برمی آمد انجام می دادیم. یکی از کارها رفتن به گلزار شهدا و برقراری نظم و امنیت در آنجا بود

بانوی رزمنده خرمشهری از خاطرات جنگی خود می گوید

# دفاع از انبار مهمات خرمشهر



تاریخ جامعه ایرانی را که ورق بزیم، همواره در تمام صحنه هایش حضور زنان ایرانی در کنار مردان این خطه را خواهیم دید. از حضور در مشاغل سخت گرفته تا کارهایی که شاید مشقت و رنج شان کمتر باشد. اما نقطه اوج تمام این حضورها، حضور زنان ایرانی در هشت سال دفاع مقدس است. بعضا در برخی گفتمان ها و مباحث حضور بانوان ایرانی در جنگ تحمیلی را تنها به تربیت مردان با غیرت این جنگ تقلیل می دهند. هرچند هیچ کس منکر این واقعیت نیست اما زنان بسیاری در طول دفاع مقدس فراتر از پشتیبانی روحی برای اعزام به جبهه های جنگ در میدان حاضر شدند و با حضورشان در خط مقدم جبهه های جنگ، تعریف متفاوتی از همراهی و دوشادوش بودن زنان در کنار مردان در آن روزها ارائه دادند. گفت وگویی پیش رو، گپ وگفتی با سکینه حورسی متولد ۱۳۳۶ است؛ یکی از زنان رزمنده خرمشهر که از حضور خود در جبهه، مسؤولیت های اجتماعی و فردی و خاطرات خود می گوید.

زینب مرزوقی

خبرنگار خوزستان

می کردید با دشمن درگیر شدید؟

خیر. اما همیشه مسلح بودیم. شاید گفتن و مطرح کردن این که ما از مهمات نگهداری می کردیم برای شما آسان باشد اما کافی بود در جابه جایی ها یک ترکش کوچک اصابت کند آن وقت همه چیز دود می شد. البته همیشه تمایل داشتیم که با دشمن رودرو بجنگیم ولی سپاه موافقت نکرد.

از زمان سقوط خرمشهر بگویند و این که آن موقع کجا بودید؟

۲۴ مهر بود که با حملات نیروهای بعث به خرمشهر، این شهر به معنای واقعی کلمه به خونین شهر تبدیل شد. بچه های خرمشهر چند بار به دشمن پاتک زدند و آنها را به عقب راندند اما در نهایت چهارم آبان شهر سقوط کرد. در سقوط خرمشهر ما کوی آریا بودیم و خانه های کوی آریا به مقر گروه های مختلف نیروهای شهر تبدیل شده بود. یکی از خانه ها که خانه شهید جهان آرا بود خانه مقر فرماندهی شده بود. من، خانم کارزونی، احترام رفیعی و سهام طاقتی و همسر یکی از رزمندگان در مقر فرماندهی در کوی آریا بودیم که خبر سقوط خرمشهر و خبر شهادت امیر رفیعی، آخرین مدافع سقوط خرمشهر به ما داده شد. آخرین گروهی که خرمشهر را ترک کردند و سمت ما به کوی آریا آمدند، گروه خواهران مکتب قرآن به سرپرستی خانم عابدی، همسر شهید مهدی آلبوغبیش بود که فردای روز شهادت همسرش یعنی ۲۳ مهر به مقر ما آمدند. پس از این که گروه خانم عابدی به مقر فرماندهی می آیند، فرمانده شهید جهان آرا از آنها می خواهد تا به تهران بروند و به امام خمینی (ره) پیام مظلومیت مردم خرمشهر و خیانت بنی صدر را برسانند. گروه مکتب قرآن نیز احساس تکلیف کردند و با سختی بسیار از شهر خارج شدند و خودشان را به تهران رسانند.

به جز فعالیت تان در انبار مهمات چه کارهای دیگری انجام

چه اتفاقی افتاد که در جنگ حضور پیدا کردید؟

پس از انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) دستور تشکیل بسیج مستضعفین یا همان ارتش ۲۰ میلیونی را داد. یکی از واحدهای آن نیز، واحد خواهران بود. من نیز که پیش از این فراخوان وارد سپاه شده بودم، یک دوره آموزش دیدم. بعد از دوره نیز از طریق همسرم که آن روزها عقد بودیم، به صورت اختصاصی آموزش دیدم. پس از آموزش های لازم، مربی تاکتیک خواهران و پاسدار ذخیره سپاه خرمشهر انتخاب شدم. به عنوان پاسدار ذخیره سپاه نیز تشکل داشتیم و زیر نظر فرمانده شهید جهان آرا کارمان را آغاز کردیم. زمانی که ما آموزش می دیدیم هنوز فقط در مرز درگیری بود که آن درگیری ها نیز به شهادت دو نفر از بچه های خرمشهر یعنی عباس فرحان اسدی و موسی بختور منجر شد. وقتی این دو نفر به شهادت رسیدند عراق اعلام جنگ کرده اما هنوز وارد خرمشهر نشده بود. هنگامی که اولین گلوله های نیروهای بعث به شهر خرمشهر اصابت کرد، ماموریت خواهران سپاه خرمشهر آغاز و مسؤولیت نگهداری انبار مهمات شهر و جابه جایی آن به ما محول شد.

وضعیت خرمشهر پس از ورود نیروهای بعث چگونه بود؟

با ورود نیروهای بعث به خرمشهر، این شهر به یک شهر جنگی تبدیل شد. یعنی ما برای شهر خرمشهر تعریفی تحت عنوان خط مقدم و خط دوم جنگی نداشتیم. مثلا هنگامی که بعثی ها به سمت گمرک خرمشهر آمدند، آنجا جنگ تن به تانک بود. پشت گمرک هم مسجد جامع خرمشهر قرار داشت و همه ما در مسجد جامع تجمع داشتیم. تمام شهر زیر گلوله، خمپاره و راکت قرار گرفته بود و تمام شهر خط اول محسوب می شد.

هنگامی که شما و بانوان پاسدار دیگر از مهمات شهر نگهداری

دادید؟

پس از انجام وظیفه ام در انبار مهمات با تشکیل واحد بهداری خواهران سپاه خرمشهر با توجه به مادر شدنم به آنجا رفتم. همچنین کارهایی مانند برگزاری مراسم شهادت شهدای سپاه، استقبال از خانواده های شهدا و اموری از این قبیل را در منطقه جنگی انجام می دادم.

چه اتفاقی در دوران حضورتان در دفاع مقدس افتاد که آن را

هیچ وقت فراموش نمی کنید؟

روزهای اول جنگ هر کاری از دست مان برمی آمد انجام می دادیم. یکی از کارها رفتن به گلزار شهدا بود چرا که وضعیت در آنجا بسیار اسفبار بود. روزهای اول جنگ که همزمان با آغاز سال تحصیلی نیز بود تعداد زیادی از مردم بی گناه خرمشهر کشته شدند. گلزار شهدا وضعیت جالبی نداشت و ازدحام جمعیت در آنجا بالا بود. از سوی دیگر از طریق ستون پنجم نیز خط هایی به دشمن داده شده بود و گلزار شهدا نیز مورد اصابت موشک قرار گرفت. از این رو برای برقراری نظم و امنیت به گلزار شهدا می رفتیم. یک روز که در گلزار شهدا حضور داشتم، شاهد بودم تمام اعضای یک خانواده روستایی برای خاکسپاری به گلزار شهدا انتقال داده شدند. این ها صحنه های بسیار دلخراشی بود اما ما با توکل به خدا جلو می رفتیم و نباید صحنه را خالی می گذاشتیم.

از فرمانده جهان آرا چه صحنه هایی را به خاطر دارید؟

یکی از افرادی که با وجود نیروهای کم اما مدام در حال تلاش برای نجات شهر بود شهید فرمانده جهان آرا بود. شهید جهان آرا مرتب در حال انتقال وضعیت به مقامات بالا بود اما متاسفانه در آن زمان دولت دست لیبرال ها یعنی بنی صدر بود. اگر همان روزهای اول به گزارش های شهید جهان آرا توجه می شد شاید در شهرهایی مانند خرمشهر، آبادان و اهواز خیلی کمتر کشته می دادیم اما باز هم شهید جهان آرا با وجود همان نیروهای کم ۴۵ روز به کمک زنان و مردان غیور شهرش مقاومت کرد و نگذاشت به سرعت شهر به دست عراقی ها بیفتد.

نقش زنان در دوران دفاع مقدس از دید بانویی که خودش

نیز حضور داشت را چگونه می بینید؟

کاری که ما کردیم، کاری تازه و نو نبود. حماسه زنان در دفاع مقدس آن چیزی بود که از تاریخ آموخته بودیم. این گونه نبود که زن پیش از این تنها در پس پرده حجاب قرار می گرفت و در جامعه حضور پیدا نمی کرد. ما در طول اتفاقات مهم اجتماعی و سیاسی زنان بزرگی داریم. مثلا سمیه به عنوان اولین بانویی که اسلام آورد، زیر شکنجه قرار گرفتن آن چهره سیاسی و اجتماعی او را ترسیم می کند و تنها به مساله اسلام آوردنش محدود نمی شود چرا که می توانست اسلام آوردن خود را پنهان کند اما این اتفاق نیفتاد و همین امر باعث الگو قرار گرفتن او شد.

از چه زمانی فعالیت های فرهنگی تان را آغاز کردید و آیا

اکنون هم این فعالیت ها را دارید؟

از همان اوایل انقلاب در صحنه های فرهنگی و اجتماعی حاضر بودم. تا امروز که ۶۳ سال دارم نیز هیچ وقت حضور در عرصه اجتماع را رها نکرده ام. اکنون مددکار موسسه امدادگران عاشورا هستم و در کنار تعدادی از برادران رزمنده به بیماران سرطانی خدمت می کنم.

اگر خدای ناکرده باز هم جنگ شود، برای دفاع از وطن

می روید؟

بله. هیچ وقت دست از دفاع بر نمی دارم چرا که پشت تمام فعالیت هایم هدف وجود دارد و ارزش هایی که منشا این فعالیت ها هستند و اکنون به ملکه روح تبدیل شده اند. اگر اتفاقی پیش بیاید مسلما برای دفاع از دین و ولایت فقیه پیشقدم خواهم بود.

۶۶

شاید گفتن و

مطرح کردن

این که ما از

مهمات نگهداری

می کردیم برای

شما آسان باشد

اما کافی بود در

جابه جایی های یک

ترکش کوچک

اصابت کند

آن وقت همه چیز

دود می شد